

# ملاطفر مشهدی رساله تجلیات وی در نشاء

دکتر محمد ریاض\*  
دانشگاه تهران

اسم طغرا، علی ابراهیم خان بود<sup>۱</sup> در شعر او علاوه بر طغرا احیاناً شیفته و وحشت<sup>۲</sup> تخلص می‌کرد. اصل وی از مشهد است اگرچه بعضی از تذکره‌نویسان او را به تبریز<sup>۳</sup> منسوب دانسته‌اند. راجع به زندگانی ابتدایی وی اطلاعات ما بس ناچیز است. همینقدر معلوم است که او در جوانی راه شبه قاره را در پیش گرفت، و بدربار شاهزاده مرادبن پادشاه شاهجهان توسل جست. او مدتها در حیدرآباد دکن بسر برد و سپس بدعوت قاضی‌زاده میرزا ابوالقاسم<sup>۴</sup> صاحب دیوان ناحیه کشمیر بآنسو آمد و تا حین مرگش که تا سال ۱۱۰۰ هـ. ق بعهد پادشاه محمد اورنگ زیب عالمگیر اتفاق افتاد در همان سامان بسر برده است. طغرا در مزارالشعرا<sup>۵</sup> معروف کشمیر، واقع بروی تپه‌ای در ناحیه درگجن آباد، در حوالی سرینگر کشمیر مدفون است و مزار وی متصل به مزار ابوطالب کلیم همدانی کاشانی (م ۱۰۶۱ هـ) میباشد.

طغرا در شعر و انشای فارسی مهارت تامه داشت، و علاوه بر دیوان شعر، رسایل متعدد به نثر دارد که همگی آمیخته به نظم هم هست. او مردی بود، بلندذوق، ولی طبع بلندی نداشت و نسبت به جریانات معمولی هم زود خاطرش را می‌رنجاند و اعیان و امراء و شعرای معاصر را در الفاظ بسیار رکیک و مبتذل هجومیگفت - در دیوان شعروی اشعار هجویه حاج محمدجان قدسی مشهدی (م ۱۰۵۶ هـ)، محمدقلی سلیم تهرانی (م ۱۰۵۷ هـ)، ابوطالب کلیم مذکور فوق، محمد طاهر غنی کشمیری (م ۱۰۷۹ هـ) و میرزا محمد علی صائب تبریزی اصفهانی (م ۱۰۸۶ هـ) و غیرهم را می‌توان مشاهده کرد. بعضی از شعراء مذکور، بجواب گویی هجویات طغرا هم پرداخته‌اند، مثلاً غنی کشمیری بر بهتان سرقه شعرا از طرف وی گفته است:

طغرا که بود روح کثیفش چو جسد      با صاف ضمیران شده دشمن ز جسد  
گوید که برند شعرش ارباب سخن      نامش نبرند تا به شعرش برسند<sup>۶</sup>

\* آقای دکتر محمد ریاض پاکستانی الاصل می‌باشند که در دانشگاه تهران تدریس مینمایند. نثر فارسی،

مقاله از خود ایشان می‌باشد.

۱ - غنی کشمیری چاپ سرینگر ص ۱۴۵.

۲ - تذکره نمرآبادی چاپ تهران ص ۳۳۹.

۳ - ایضاً.

۴ - ایران کبیر و ایران صغیر (اردو) ۷۶، ۱۴۶.

۵ - ایضاً ص ۱۴۷.

۶ - غنی کشمیری ص ۱۴۷.

آثار ملاطرا بدین قرار میباشد :

۱- کلیات شعر طغرا ۲- هفت آشوب. دیباچه‌هایی است بر سعه سیاره یا هفت منوی حکیم محمدحسن زلالی خوانساری بنام آذر و سمندر، حسن گلو سوز، ذره و خورشید، سلیمان نامه، شعله دیدار، و محمود و ایاز. (زلالی بظاهر در سال ۱۰۲۴ در گذشته است) ۳- آهنگ بلبل - منشآت ۴- جوش بلبل - منشآت ۵- اشاریه خطاب به سر لشکر قطب شاه یولچی خان ۶- اعلامیه هجو سر لشکر مذکور به نثر و نظم ۷- التماس نامه. التماس به سر لشکر مزبور برای حذف اشعار و نثر هجویه نوشته شده ۸- الهامیه - در گزارش زندگانی خود ۹- پری خانه یا بت خانه. منشآت ۱۰- تاج المدایح در مدح شاهزاده مرادبخش ۱۱- تحقیقات. منشآت ۱۲- تذکره الاحباء در ذکر ۱۲ تن معاصر ۱۳- تعداد النوادر. منشآت ۱۴- ثمره طبی. منشآت در خواص گیاهها ۱۵- چشمه فیض - مجموعه ۶۶ مکتوب ۱۶- جلوسیه. منشآت ۱۷- خمسه ناقصه در هجو ۵ تن از معاصران ۱۸- ضیافت معنوی. منشآت ۱۹- سرقات. در هجو شاعران معاصر ۲۰- کاشف الغیوب. منشآت ۲۱- کلمه الحق ایضا ۲۲- کنز المعانی ایضاً ۲۳- گریه قلم ایضاً ۲۴- مجمع الغرایب. در مدح امراء ۲۵- مرات الفتوح. در مدح شاهزاده مرادبخش ۲۶- مشابهات. منشآت ۲۷- معراج الفصاحه ایضاً ۲۸- منشآت طغرا ۲۹- مرتفعات. در ستاره شناسی ۳۰- فردوسیه در وصف کشمیر به نثر و نظم ۳۱- رساله تجلیات (متن منقول) ۷. چند رسایل دیگر نیز به طغرا انتساب داده‌اند. آنطور که در فوق اشاره شد، سایر رسایل منشور طغرا، سخت آمیخته به شعر می‌باشد - انتخاباتی از رسایل وی تا اواخر قرن گذشته جز و کتب درسی شبه قاره پاکستان و هند فرار می‌گرفته است<sup>۸</sup> طغرا چون بیشتر زندگانی خود را در دره کشمیر می‌گذرانده، مناظر زیبای طبیعی آن خطه را در نثر و نظم خود کراراً بیان داشته است. علاوه بر تجلیات که متش در زیر مورد تصحیح و تحشیه قرار می‌گیرد، رساله فردوسیه وی نیز در وصف کشمیر و بیان هوای آن ناحیه مینو نظیر می‌باشد. محققان و نویسندگانی که پیرامون مناظر کشمیر نوشته‌اند، از رسایل ملاطرای مهدی استناد نموده‌اند<sup>۹</sup>.

رساله تجلیات قوت مشاهده و ژرف نگاهی نویسنده را بخوبی مبرهن می‌سازد او کیفیت بهار و خزان دره کشمیر را به نیکویی بیان نموده، و در ذکر گله‌ها و میوه‌ها صنایع لفظی و معنوی دلاویز را بکار برده است. نمونه‌های شعر که در این رساله آمده نیز حسن لفظ و معنی شاعر را به اثبات می‌رساند. در اواخر رساله خودش نیز راجع به خیال تند و فکر تیز چنین آورده است :

سمند طبع را مهمیز باید  
زمین فکر، چه گلخن چه گلزار

خیال تند و فکر تیز باید  
سخنور با سخن دارد سروکار

برای نمایاندن قوت انشاء طغرا متن رساله تجلیات وی را نقل می‌کنیم :  
طغرا، تا از تجلیات خویش بی‌هوش، ساز کلیم ناطقه نگردد، معنی و حق خالقیست  
گیتی ساز در باب نثر و نظم بظهور نرسد. رباعی :

در طالب فیض دیدنش هست ضرور  
آورده نهال شعله‌ای از گلشن طور

کشمیر بود فصل خزان عالم نور  
گویی که باین باغ چمن ساز فضا

جای موسی (ع) خالیست که پرکاری تجلی در این کوهسار مشاهده نماید، و از بسیاری شععه، کم کسی تواند بجانب اشجار دیده‌گشاید. هر طرف پشته پشته روشنی، الوان بر سر هم ریخته، و از جانب کوه، کوه رنگینی درخشان بیکدیگر آمیخته. درختان مسیح زبان تکرار ورق آفتاب نموده و جویبار مشرق دهان بخواندن طومار صبح لب گشوده. بدستباری

هوا، پاییز سفید از فواره نور مینماید و بسرکاری برگ ریز سرخ‌بید آبخار یا قوت بنظر می‌آید. آنچه سیماب‌گر نیشان در بونه انداخته، اکسیرساز مهرگان ذهب ساخته و هر جا نقاش بهار ملمع‌پردازی کرده، طراح خزان به زرتشان سازی دست بر آورده بمشاهده تذهیب مصحف گل نیلم<sup>۱۱</sup>، مردمک دانه کهربا و بنظاره گلکاری مجموعه سنبل، آبنوس مژه شوسه طلا. زاغی که بر درخت نشسته، مرغ زرین برخاسته و مینایی<sup>۱۲</sup> که بر شاخ دویده نوری گردیده. چنار دسترسی دارد که خلخال طلا بسازد و قمری می‌تواند که بطوق مرصع پردازد. عکس درختان روی آب را به آتشی گل افشان نکرده و چشم حباب نیفرزد و ابروی موج نسوزد. گل در این هنگام حسن خود را فرشته می‌داند و بلبل در این مقام، خویش را سوخته عشق میخواند به مقتضای فصل، طفل شبنم لباس نباتی پوشیده، و بفتوی موسم نقره و طلا در یک بوته جوشیده. در کارخانه چمن‌داران، شب اندر روز می‌بافند، و در کارگاه گلشن، بجای اطلس زربفت می‌سازند. روز نسترن به شب رسیده و شام سوسن بصبح انجامیده. سبزه با مزه آفتاب سرهمچشمی دارد و سه برگه از ماه چهارده خود را زیادت می‌شمارد. برگ درختان شعله‌ایست تنگ و گل بوستان اخگر است خنک. آسمان از اشجار متلون و گوناگون بوقلمون و زمین از شاخسار رنگارنگ گوناگون - شهر و ده رنگ بسته طراوت افروختی، و کوه و صحرا سرمست فشار سوختگی. مثنوی:

ز شادابی نغمه بلبلان	در آبت آغشته رنگ خزان
شرساز ناله فاخته	درین خشک و تر آتش انداخته
اگر لاله گردید پی آب و تاب	چه غم ساغری شد تهی از شراب
خزان خون صالح ز سنبل کشید	حکیمی باین بی‌وقوفی که دید؟
گل افشانده همیان <sup>۱۳</sup> خود بر زمین	ندارد دگر رهزنی در کمین
شقایق ز بند زمین رسته است	چو فواره از جای خود جسته است
ز دست خود افکنده نرگس عصا	در این فصل دارد سر باد باد
ز غربال اشجار زر ریخته	بصحن چمن اشرفی ریخته

از آنجا که دل‌نشینی این چمن است، بهار ریشه توطنی نتوانی دید که خزان یکبارگی تواندش به غربت افکند، بلکه در حین زمستان، در بعضی از اطراف این گلستان خصوصاً کوهسار پکلی<sup>۱۴</sup> بهار رنگ خزان ندیده است و بوی برگ ریز نشنیده - از جوش سبزه کوهها، زمزمه سر باسمان کشیده و از طغیان لاله پشتهای یا قوت بکھکشان رسیده. از بنفشه یاسمین رنگ و بو میچکد و از ریحان و نسرين ترو تازگی می‌ریزد - رباعی:

بهار دیده نگاه دیار کشمیر است	دو چشم چهاربیک چشمه سار کشمیر است
بهر دیار که گل کرد شال سبز چمن	نسیم و شبنم <sup>۱۵</sup> گویند کار کشمیر است

آری، چون تمام اجزاء سال مشروط است بآنکه هر فصل چنانکه باید در باب ترغیب موالید سعی نماید، لاجرم خزان لباس دست‌زده نسیم را از تن خوبان گلشن بیرون می‌کند و

۷- ر - ک فهرست نسخه‌های خطی فارسی جلد ۵ به نگارش آقای احمد منزوی چاپ شده بوسیله مؤسسه فرهنگی منطقه‌یی (بنام طغرای مشهدی).

۸ - ایران کبیر و ایران صغیر ۷۶.

۹ - ایضاً سایر صفحات کتاب مذکور.

۱۰ - دره‌ای در کشمیر.

۱۱ - بمعنی طوطی سبز بال.

۱۲ - ناحیه‌ای در بخش مانسره در فرمانداری هزاره پاکستان.

۱۳ - اسم باغهای کشمیر.

زمستان بآب باران و صابون برف بدنشان را شست و شو میدهد تا بدستباری نوبهار بهتر از اول لباس کمرش درآیند و مرغان چمن را بیشتر از پیشتر گرفتار نمایند. در زعفران زارش تخم خنده کاشته اند و خرمن خرمن شگفتگی برداشته. باغبانان به نهال کردن گل ترانه<sup>۱۴</sup> مشغول و دهقانان بکاشتن تخم نغمه صاحب محصول. در کوچه و بازار حسن ریخته و بر درودیوار عشق بیخته. زمینش تریهای باران را می پذیرد و گل آبی از آب نمیگیرد. سیلاب هر چند تندی نماید. خاکش از جا در نیاید.

رباعی:

گل نیست درین شهر بجز لای شراب      هرچشمه رهی بود بدریای شراب  
گشته خم باده آبشار چمنش      فواره بود گردن مینای شراب

کوتاه سخن، دست تعرف خزان باین گلشن دراز است، عندلیب و قمری در مقام سوز و گداز - قوت نامیه اگر کف زور آزمایی نمیگشاد، زرده بیضه خاك اینچنین بیرون نمیفتاد. رگ ارغوان اگر بفشار درآید، يك آسمان خون شفق برآید. آب دل تیغ موج برآورده و قطع آشنایی کول<sup>۱۵</sup> کرده - کشتی آتشین ربان تند گذشته و آب در حلقه چشم گرداب گشته. مثنوی:

چه دریا، چه صحرا چه شهر و ده      بریده امید از گل روزبه  
شود چون رقم ز روی برگ تاك      نماید زبان قلم شعله ناك  
زند بید مجنون دم از عاقلی      ندارد چو پیران سر جاهلی  
چمن زادگان را بلوغت رسید      دل دختر رز بشوهر کشید  
چنار فراق جوانی بسوخت      چوپیران ز برگ طرب چشم دوخت  
زیکجا نشستن گل آزرده بود      نسیمش بسیر چمن رو نمود  
زبان یافت از کثرت انبساط      که روی سخن شد به باغ نشاط<sup>۱۶</sup>

بزرگان باغ، راغب گرفتن جام کوچک دلی و سرکشان راغ مایل درآمدن بزم فروتنی - سبز چمن از شراب زرد خزانی مستامست افتاده و نازنیان گلشن بجان باده ارغوانی دست رد نهاده. فرگی بمرتبهای بی شعور نگشته که جام از دست نهد و بنفشه بدرجهای بیخود نشده که سر بجایی نهد. از شراب زدگی گل، غنچه دل آزرده است و سیاه مستی ریحان، بر طبع لاله خورده. آب و رنگ یاسمین از ریشه خمار ریخته و ریشه حیات نسرين از خمیازه کشی گسیخته. سنبل يك موی از خود خیر ندارد و زینق خویش را از زفتها می شمارد. مثنوی:

برغم یکدیگر خوبان گلزار      زبس خوردند می، رفتند از کار  
ز جمعیت فتاده نظم گلشن      پریشانی تخلص کرده سوسن  
صدای پارگی دارد دف گل      بود كوك شكستن ساز بلبل  
سه برگه از مثلث دید تأثیر      ندارد بعد ازین حاجت به تحریر  
تذرو از دست برد چرخ داند      که بر بال و پرش هم گل نماند  
به تنهایی فتاده سرو آزاد      ندانم در چمن چون خواهد ایستاد  
سخن در وصف باغ فیض بخش است      زخوان فیض تانقش است، بخش است

بفتنه انگیزی نسیم عروسان گل بروی هم می جهند و به شعبده بازی صبا طفلان غنچه بر یکدیگر می دوند. سوسن هندو مذهب، آتش پرست خزان گردیده و نسترن فرنگی مشرب به دود آشامی لباس کوشیده لاله پری صفت در مقام غایب گشتن است و بنفشه دیو صورت، در انداز نوره زدن<sup>۱۷</sup> ارغوان بسرخ رویی با اقران خود می زید و زعفران در بله<sup>۱۸</sup> جوانی بر امثال خویش می چربد، حسن گل چون زبان بقضا بنا فرمائی، سر بر آورده و گیسوی سنبل چون گل رعنا

به دورنگی میل کرده ، وقت سماع بر سر شمشاد زر می‌باشند و گاه رقص درپای سرو زمرد می‌ریزند .

مثنوی :

برنگ سبز نه گلگون‌بندی	صنوبر برده دلها را برندی
بگردار جوانان دست برده	حنا بسته چنار سالخورده
رود آب طلا در جوی گلزار	ز عکس رخت زر تار سفیدار
از آن رو سرخ می‌پوشد مکرر	تزیید ارغوان را رنگ دیگر
برنگ کرتۀ زرد وز افلاک	کیود وزرد شد پیراهن ناک
مکرر دل بکار خویش بسته	صنوبر نیست بارش خسته خسته
چو بلبل مدح‌خوان شو مرچمن را	مده طغرا ز کف ساز سخن را
فغان را زین ترنم تازه تر کن	سرودی از مقام لار سر کن <sup>۱۹</sup>

از بیم خزان ، زمین داران سبزه درپی گریختن ، واز تعدی سپاه مهرگان ، مرزبانان سد برگه در فکر جلای وطن ، غنچه را افسر پادشاهی گلشن از سرافتاده و قزلباشان تاج خروس رو به عزیمت نهاده . ریحان عنان شبرنگ را به مستی نگذاشت که نگاهش تواند داشت و گلنار از پشت گلگون به سختی بر زمین نخورد که تواند جان برد . زعفران هر چند برای گریز شتافته به خوی<sup>۲۰</sup> طبله عطارپناهی نیافته . نیلوفر چون حباب پشیمی در کلاه ندارد ، سری بآب فرو برده تا کجا برآرد . بگمان سپاه بهمن ، دستار گل پنبه نادافی ، و به تبر لشکر دی ، طره سنبل ، هدف موشکافی . جمازه<sup>۲۱</sup> نسیم بطریقی رم نکرده که محمل شقایق بر زمین نخورد و دست‌وپای لیلی داغ بشکند . از گل خبیری ، شرارت می‌بارد و زر به رشوه می‌آرد . صنوبر که به پیردلی علم بود ، در این جنگ زرگری ، بیدلی نمود . مثنوی :

چنار از دستگاه زور بازو	ندارد سنگ جرأت در ترازو
ز دست نرگس افتاده سنانش	گرفته غنچه از وحشت زبانش
نمی‌آید برش از دشنه بید	ندارد جوهری چون تیغ خورشید
گل صدرگ از بس زرد گوش است	بخونریز خزانی سرخ‌پوش است
فتاده هر طرف نسرين و سوسن	تن بی سر بر زمستان گلشن
کمند جلوۀ شبنم گره شد	کمان خنده‌اش از گریه زه شد
صنوبر می‌خورد پیوسته این غم	که زخمش را که خواهد بست مرهم
کشیده صف بجای گل فواکه	که صفرا بشکند از وی که ومه

بدست‌یاری قوت نامیه در صحن باغ ، آتش‌بازی روی نداده که چشم بادام<sup>۲۲</sup> بتماشانگشاید و لب پسته بتحصین باز نشود . مشعل<sup>۲۳</sup> از چپ و راست فروزان ، وفانوس انار از پیش و پس

۱۴- بمعنی نغمه و سرور .

۱۵- بمعنی حوض .

۱۶- باغ معروف کشمیر .

۱۷- بمعنی پریدن و گریختن .

۱۸- بله بمعنی حقیق و نادانی .

۱۹- از مقامات موسیقی است .

۲۰- خوی بمعنی خودی است که در جنگ به سر می‌پوشند .

۲۱- جمازه بمعنی ناقه .

۲۲- نوعی از آجیل .

۲۳- نوعی از گلابی .

آویزان - سیب هر طرف صد چراغ روشن کرده وانگور هر جانب هزار شمع برشته در آورد .  
شاخ عناب موشك هوایی انداخته ودرخت به گرفتن مهتابی پرداخته . در این کار آتشباز گرگان  
اگر بی دست و پا نمی بود ، در این کار آتشبازی می نمود عرعر سر به موشك دوانی فرود نمی آرد ،  
و چنان از دور دست با آتش می دارد . مثنوی :

نه آتش بلکه رشك صد قند است	بدم لذتش نظاره بند است
حلاوت بسكه بر هرسو دویده	ز باد سرد شیرینی چكیده
انار خنده رو ، طفلی است گستاخ	فگنده دست خود در گردن شاخ
زده شفتالویش از شاخ چوگان	ربوده گوی لذت را ز میدان
گره در کار انگورست پابست	بدندان بازكن گرمی دهد دست
نبات از شوق امروشد بصد شاخ	دل قند از غمش سوراخ سوراخ
اگرچه میوه شیرین زده صف	ولی گلهای رنگین رفته از كف
چه غم گر برگریز این چمن شد	خزان برهمزن سرو و سمن شد
بتأثیر دعای اهل عرفان	بهار تازه می آید به بستان
خصوصاً رهنمای رستگاری	حسن (ع) طینت، حسین سبزواری*
چو بگشاید در فیض نفس را	بهارستان نماید خار و خس را

سالک منعمور کیش<sup>۲۴</sup> نمونه از روی حالش برداشته و عارف حقانندیش خلوت دل بخیالش  
گذاشته تیر دعایش در راست روی چون حرف اول ایزد الف است ، و تیغ باطنش در تندی چون  
حرف آخر کردگار طاق دست قدرش از صبح ازل به تغلیل<sup>۲۵</sup> نمی گشود ، سبعه افلاك تا شام  
آید در گردش نمی بود . کلاه فقرش حبابی است بسرچشمه حقیقت دیده گشاده و چین آستینش  
موجی است برودخانه وحدت دست داده شاخ سدره ، بمناسبت عصایش دلنشین قدسیان و شجره  
طوبی به جانست نعلینش<sup>۲۶</sup> منظور بهشتیان بخیه خرقه اش چشمی است از ماسوی حتی پوشیده و  
بند جبهه اش زبانی است بحرف ، لی مع الله<sup>۲۷</sup> گردیده ابریق قناعش از چشمه بی نیازی لبالب ، و  
بوربای خلوتش از بیشه شیر مردی مرتب کمند وحدتش دایره افق تجرید است و تکمله کلامش  
قطب فلك تجرید . مثنوی :

کمان غیرتش در چله خانه	تهی کرد است ترکش بر نشانه
گرفته پیش او بهلول دانا	ز علم معرفت درس الف با
ازو بسته دوابی شیخ عطار	چو گشته در ریاضتخانه بیمار
بزور باطنش منصور حلاج <sup>۲۸</sup>	نهاده بر سر دار فنا ناج
ندارد ایزد از یکرنگیش عار	بود الله را تشدید در کار
ز قرب آستانش گوه ماران	زده صد طعن بر تخت سلیمان
سلیمان کو که بر تختش نشیند	ز هر جانب بگل عشرت بچیند
بخدمت روز و شب از یاری بخت	ستاده آب دل دریای آن تخت
ز هر جانب هزاران باغ دلکش	ز عکس میوه دیوارش منقش
بنا کرده خلایق بر لب دل	زرافشان قصرها مانند جدول

الحاصل هر طرف صد باغ میوه دار است و در هر جانب هزار عمارت زرنگار است  
مسافران اختیار توطن کرده اند و متوطنان نیت سفر از دل بر آورده در موسم برف کافور صبح  
می بارد و زمین را روسفید می شمارد . دل بستگی یخ باین باغ مشهور است و قطع تعلقش از تیغ  
آفتاب دور . تراکت میوه ها بمرتب نیست که بی اعتدالی لشکر بهمین را تاب آرند و گریزان نشده

علت به طبیعت دمنند . آری هندوانه حوصله برداشت خنکی هوا دارد و سرما به چند تندی بروی بزرگی خود نمی آرد . خربوزه از بس دلشکسته است بر بریدن خو کمر بسته است . مثنوی :

خزان هم زین گلستان جا بجا رفت  
زمستان هم نمی خواهد بر آید  
کشیده کوهها بر یکدیگر تیغ  
نشیند بر گل خورشید شبنم  
دمیده از کف میخواره لاله  
زند پروانه اش گلبانگ بلبل  
برغم بلبلان رنگین سخن شد  
سمند طبع را مهمیز باید  
زمین فکر چه گلخن چه گلزار

اوراق بلفظ روشنش می نازد  
آن به که «تجلیات» نامش سازد

(پایان)

هوا تا سرد می شد میوه ها رفت  
باین باغ طرب هر کس در آید  
برای بیش و کم در سایه میغ  
هوایش بسکه طغیان دارد از نم  
ز شوق آنکه گردد چند ساله  
درین گلشن چراغی گر کند گل  
چو طغرا وصف خوان این چمن شد  
خیال تند و فکر تیز باید  
سخنور با سخن دارد سروکار  
رباعی :

خط عشق بنور این سخن می بازد  
چون خامه جلا پذیرد از رقصش



\* از متصوفه های معاصر کشمیر .

۲۴ - یعنی حسین بن منصور حلاج .

۲۵ - لا اله الا الله گفتن .

۲۶ - اشاره به قصص حضرت موسی (ع) مذکور در قرآن مجید .

۱۷ - اشاره به حدیث معروف پیغامبر (ص) : لی مع الله وقت .

۲۸ - ر ك س .